

اودور نیست ما از اودوریم

زندگی با فردی را برگزید که در مسلمانی، علم و حلم و... بر همه مقدم بود. او می‌دانست که علی، نیکو شوهری است و باید در همه امور از او اطلاعات کند. آن گونه که پدرش رسول خدا به او سفارش کرده بود.

۷

اطمینان خاطر داشت که همسرش به کانون خانواده و نیاز زن و فرزندان به خوبی واقف است از این جهت به خود اجازه نمی‌داد که از همسرش تقاضایی کند که در حد وسع و توان وی نباشد. رسول خدا نیز به او فرموده بود که دخترم هرگز از پسر عمومیت تقاضایی مکن و چنانچه چیزی آورد، بپذیر و گر نه چیزی از و نخواه. امروز هم اگر زنان از همسر خود افزون‌تر از یک زندگی معتدل و معمولی چیزی نخواهند و بر تجمل و مادی پرستی زندگی خود را بنا نکنند، هر کدام می‌توانند فاطمی باشند و مثل فاطمه زندگی کنند.

۸

کار بیرون را به همسرش سپرده بود. اما آن‌جا که لازم بود، در برابر بیگانگان صدایش را بلند کرد و در احتجاج و دفاع از مقام ولایت، خطبه خواند. از حق دفاع کرد و حتی بر دشمنان نفرین فرستاد. در هنگام دفاع از حق به پشت در خانه آمد و حتی در میان آتش سوزان در برابر ظالمان، پیوسته از حق گفت و ریسمان ستم و ظلم از بازوی مظلوم عالم گشود.

دفاع از حق، مرد و زن نمی‌شناسد. او مرزهای وقار، حیا و عفت را پاس داشت.

۹

امیدوارم این گونه «فاطمه‌شناسی» من از عظمت آن وجود الهی - در نگاه دیگران - نکاسته باشد. من رشحه‌ای از آن کوثر بی‌کران را ندیده و نشناخته، فقط توصیف کردم؛ هم چون ناپینایی که از آفتاب و از روشنی‌اش می‌گوید... حتماً جسارت این خام طبع خامه به دست در نگاه پر عظمت آن بانوی کرامت، بخشودنی است...

پی‌نوشت‌ها

۱. القدر، ج ۳، صص ۱۱۱ - ۱۰۷
۲. بخارا، ج ۴۳، ص ۸۱، روایت ۳
۳. بیت الاحزان، ص ۵۱
۴. محجه البیضا، ج ۱، ص ۳۰
۵. کوثر نبوت، ص ۱۲۷

شبهای جمعه، مادرم فاطمه را می‌دیدم که در محراب عبادت می‌ایستاد و دائم در حال رکوع و سجود بود تا این که صبح طلوع می‌کرد. می‌شنیدم که برای مؤمنان دعا می‌کرد پرسیدم: مادر! چرا آن‌طور که برای دیگران دعا می‌کنی برای خودت دعا نمی‌کنی؟ در جوابم گفت: پسر! اول همسایه بعد [اهل] خانه! ۲

راستی چندبار، پاهای من و تو هنگام دعا - هم‌چون مادرمان - ورم کرده است؟!

۳

پیامبر خدا از سفر که برمی‌گشت اول به دیدار دخترش فاطمه می‌رفت. فاطمه امایبها بود و مایه دلخوشی پدر. آن روز هم بعد از سفر به سراغ امایبها رفت تا با نگاه به او خستگی سفر را از تن بدر کند اما بعد از کمی درنگ از خانه فاطمه خارج شد.

دختر، پدر را می‌شناسد. به فراست، دریافت آن چه از پدر دل می‌برد زیبایی رفتار اوست نه زینت‌آلات و تجمل خانه و پرده‌گران قیمت و... همه آن‌چه را که او از پدر و خدای او دور می‌کرد جمع کرد و برای پدر فرستاد و گفت: تمام این‌ها را در راه خدا خرج کن! مزد این انفاق، خنده دوباره پدر بود.

راستی اگر دنیا ارزشی داشت، هیچ کس به اندازه محمد وآل او شایستگی بهره‌مندی از آن را نداشت. ۴

۵

انفاق او فقط در مال دنیا نبود. زنی از زنان مدینه به حضورش آمد و از او چند سؤال پرسید. سؤال و جواب کمی طول کشید زن دیگر ادامه نداد گفت: دیگر شما را خجالت نمی‌دهم: حضرت با خوش‌رویی گفت: «پرس بازهم بپرس. راستی اگر کسی کاری را انجام دهد و در عوض، مزد زیادی بگیرد، ناراحت می‌شود؟ من در عوض پاسخ هر مسأله تو بیش از فاصله زمین و عرش پاداش می‌گیرم پس چرا احساس خستگی کنم؟» ۴

۵

او معصوم بود اما نه به این معنی که نمی‌توانست گناه کند. او پستی گناه و عوارض آن را درک کرده بود و حتی زمینه فکر کردن به گناه را در خود از بین برده بود. مرد نابینا به نزد رسول آمده بود. عقل می‌گوید او نابیناست لزومی ندارد در برابر او حساسیتی داشته باشی، اما راستی چرا مادرم در مجلسی که مرد نابینا حضور یافت، حتی لحظه‌ای ننشست؟!

۶

همسرش علی، نیکوترین مردان بود فاطمه هم او را دوست می‌داشت هرچند در نگاه دیگران باید با فردی ثروتمند و صاحب مقام ازدواج می‌کرد؛ اما او طعن زنان قریش را بر جان خرید که می‌گفتند: «پدرت تو را به ازدواج یک مرد فقیر و تهی‌دست درآورده است» و می‌دانست که نه پدرش فقیر است نه شوهرش. او

نمی‌دانم فرجام این سطرها به کجا می‌انجامد، ولی می‌خواهم از عظمت شخصیت مادر هستی بنویسم از بانوی فضایل، از پیامبر نیکی‌ها، کرامت‌ها... می‌خواهم از حضرت صدیقه طاهره زهرای مرضیه بنویسم، اندیشه در ذهنم می‌رقصد و جولان می‌دهد، اما قلم در دستم می‌لرزد! چه بنویسم که جز مدح او نباشد؟

توان واژه کجا و مدیح گفتن او قلم قتاری گنگی‌ست در سرودن او

از مقام معنوی او گفتن کار من نیست، ترسم آن است که ذکر آن همه مقامات، حضرت را از من و جوانان دیگر، دور کند نمی‌خواهم فاطمه - مادرم را - دور از دسترس ذهن‌ها جلوه دهم. او با ماست و از سنخ ماست و اگر با او غریبه‌ایم و او را نمی‌شناسیم به خاطر دوری رفتار و گفتار ما از اوست. من می‌توانم - و هر انسان صادقی می‌تواند - مثل فاطمه باشد مثل او زندگی کند و هم چون او اسباب رضایت خدایش را فراهم کند. مهم این است که چون فاطمه باشد؛ چون فاطمه زندگی کند هم چون او فکر کند و مثل او به حقیقت هستی بنگرد. راستی چرا فاطمه را دور از حقیقت زندگی آدمیان جلوه می‌دهیم؟ همه ما می‌توانیم فاطمه باشیم؛ اما ...

نگاه من به فاطمه نگاه به زندگی اوست زندگی ساده و صمیمانه با همسرش. همدلی او با پدر، بخشیدن پیراهن در شب عروسی و ... من باور دارم - با تمام وجودم - که چادر آن حضرت هم معجزه نمود و یهودیان را با نور اسلام آشنا کرد. من با تمام وجود پذیرفته‌ام که مادرم هم‌نشین ملایک بود و هم‌صحبت فرشتگان. می‌دانم او مستحباب‌الدعوه بود اما آن چه برای من جالب است نوع رفتار اوست و دعای خیر اوست در حق همسایگان خطاکارش و حالا می‌خواهم با خواندن و مرور بخش‌هایی از زندگی آن حضرت، از خودم برای چندمین بار بپرسم که چرا تا به حال مثل مادرم نبوده‌ام؟ من که می‌توانستم ...

۱

حسن و حسین بیمار شده بودند. علی و فاطمه نذر کردند به نیت شفای فرزندان‌شان روزه بگیرند. روز اول، هنگام افطار، فقیری به در خانه آمد او را اطعام نمودند و خود با آب افطار کردند! سهم افطار روز دوم به یتیمی رسید و روز سوم به اسیر.

صبح روز چهارم پیامبر ﷺ حسن و حسین را دیدند دست در دست مادر در حالی که از شدت گرسنگی می‌لرزیدند. حضرت از این ماجرا ناراحت شد. در این هنگام، جبرئیل نازل شد و آیات سوره دهر را برای آن حضرت خواند و رفتار شایسته فرزندانش را به او تریک گفت. ۱

۲

فاطمه، بانوی فضایل، به جهد و سعی خویش، صاحب آن همه مقامات شد. امام حسن ﷺ فرموده است: